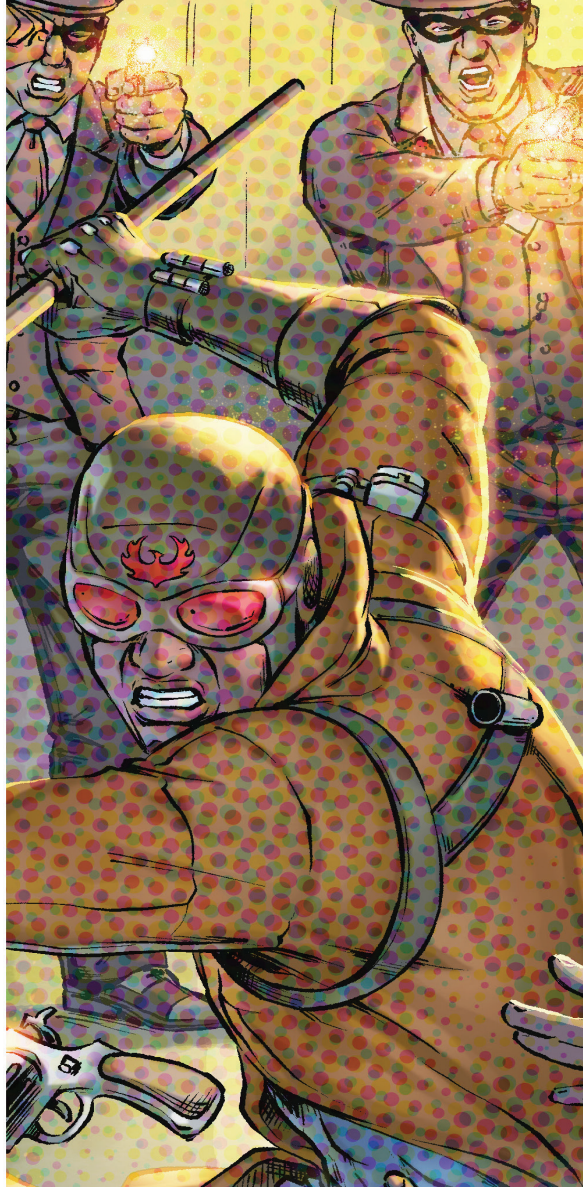




شبح ققنوس

فصل اول:
از خاکستر

نویسنده:
فیلیپ کوسلوسکی

تصویرگر:
مایکل لاووی

رنگ‌بندی:
جی دیوید راموس

حروف‌چینی:
جیمز رید

ویراستاران:
جی دیوید راموس
لوئیس هلفاند
دیوید وارن
توماس سالرنو

طرح و تولید:
جی دیوید راموس

پدیدآورندگان مجموعه:
فیلیپ کوسلوسکی
مایکل لاووی
جی دیوید راموس

شیخی اسرار آمیز، به دل تاریکی شب می‌زند؛ آماده مبارزه با
جرایم بی‌رویه‌ای که پلس را سردرگم کرده، و بی‌تاب برقراری
دوباره عدالت و نظم در شهر ...



همونجا بایست! دزد!
آه‌ای!

اکه نایستی
تسلیم می‌کنم!
هووووی!





آماده‌ای؟

بریم بگیریمش!



آمالی، ببین! آه! احتمالاً از این
سوراخ فرار کرده!

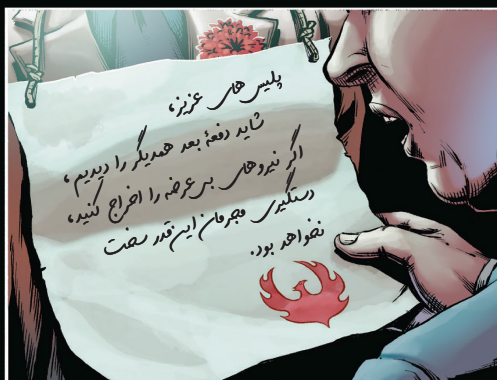


شیخ ققنوس!

بازم همون
کارو کرد!

کاری می‌کنه که ما
احمق به نظر برسیم!

کاش دستم بهش
می‌رسید!



پلیس هر عزیز،

شاید دفعه بعد جدیدتر را دیدیم،

اگر نیندوهر بر عرقه را اخراج کنید،

دستگیر می‌شویم اینقدر سخت

نخواهد بود.





ها ها ها ...
پلیس های گشت امروز تقریباً
داشتن دزد رو می گرفتند!

نمی دونم اگه من نبودم
کار این شهر به کجا
می کشید ...

باید ببینم پدر کارول در
این مورد چه نظری داره.

توصیه های اون همیشه
راهگشا هستن.

اما این خلافکارها هر روز
دارن گستاخ تر میشن.

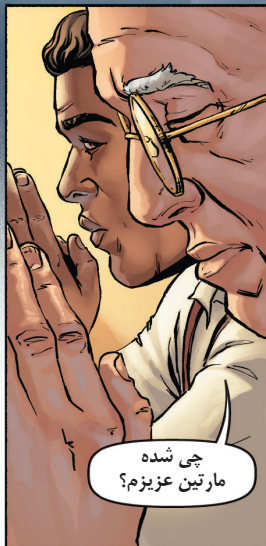
تو این هفته این
دهمین سرقت بود!

این طوری نمیشه ...
به جای کار می لنگه ...



نمی دونم پدر کارول!
این سرقت ها انگار
بیشتر شدن.

اما موضوع فقط این
نیست! به نظر می رسه
که همه این سرقت ها ...
نمی دونم چطوری منظورم
رو برسونم!



چی شده
مارتین عزیزم؟



آوه ماریا، گراسیا پلنا ...



نه، هیچی! هیچ چیز خاصی به ذهنم نمیاد! همه‌شون دزدای معمولی بودن!



دقیق فکر کن، مارتین. چیز خاصی تو این جورایم نظرت رو جلب کرده؟

متوجه چیزی شدم که اون را به هم مرتبط کنه؟



پدر کارول، من باید چیکار کنم؟! چی رو از قلم انداختم؟

باید دقیق تر نگاه کنی، مارتین.

الان باید برای نماز شامگاهی برم پیش باقی کشیش‌ها. دوباره حرف می‌زنیم.



تسلیم نشو، مارتین! پدرت هیچ وقت تسلیم نشد!

همون طور که می‌دونی اون همیشه به کلیسا کاسیمیر قدیس می‌اومد، حتی یک روز هم اومدنش ترک نشد!

برام عجیب بود که چقدر متعهد به این کار بود... او برای خانواده‌اش می‌جنگید... اتفاقی که براش افتاد خیلی تلخ بود... اون دزدها خیلی بی‌رحم بودن...



در مورد این جرم و جنایت‌ها چه چیزی رو از قلم انداختم؟



یوسف قدیس، نظر تو چیه؟



مراقب باش مارتین! شیطان تا چیزی که می‌خواهد رو به دست نیاره هیچ وقت آرام نمی‌گیره!



در گوشه دیگری از شهر ...

پول من
کجاست؟

مگه همه چیز به وقت
برنامه ریزی نشده بود؟!



موسیو فلامبو،
من، من ...



تو مایه ننگی!

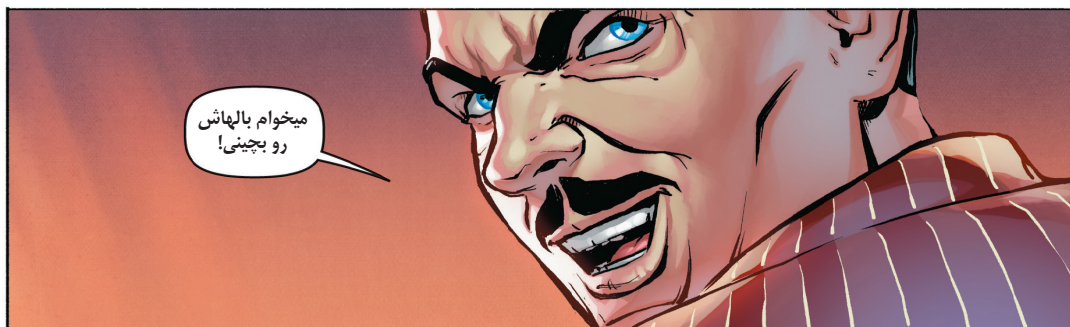


من ... تقصیر شیخ
ققنوسه! اون همیشه همه
جا هست!



کی مسئول این
وضع؟

هیچ چیزی نباید
استباه پیش بره!



شب بعد ...

باز هم
شروع شد!
بیبنیم پلیس نصیحت
من رو گوش کرده یا نه!







بی حرکت، ققنوس!
امروز دیگه آخر
کارته!



می بینم که
کلک‌های جدیدی
یاد گرفتین!

خب من هم
حقه‌های خودم رو
دارم!

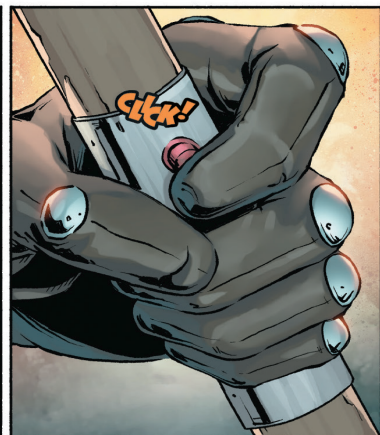


نمی‌تونم
بینم!

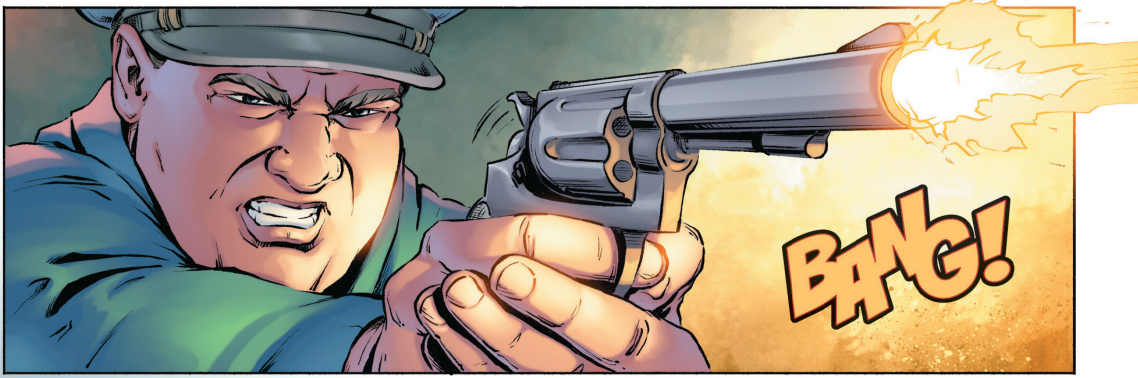
چی شد؟!



نگران نباشید
پسر!!
بزارید کمکتون
کنم چراغا رو
روشن کنید!





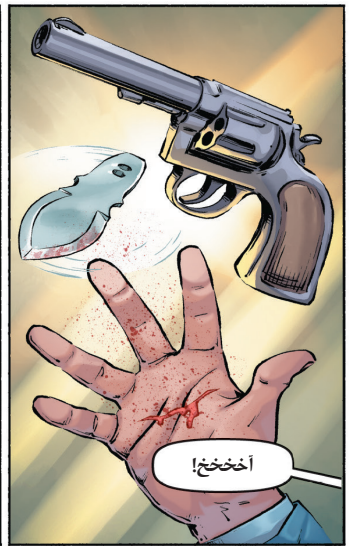




گرفتیش؟



چی شد رفیق؟



آخخخ!



همون جا وایسا!
نمی تونی در بری!

ببخشید سرکار،
ولی امروز نه!



ببخشید امالی!

ولی نمی تونم بزارم بیشتر از
این چیزی ببینی! به نفعتی که
درگیر این قضیه نشی.



لعنتی! این عوضی
کجا رفت؟!











و اینجا هم خونه
منه! قشنگه،
مگه نه؟

من اسم همچین جایی رو
نمی تونم خونه بزارم. اما
گرم که هست!

کاش آپارتمان کوچیک من
هم زمستون ها این قدر گرم و
دنج بود!



ولی به بیست و
یکمی نرسیدم ...



حالا وقتشه به چند تا سؤال
جواب بدی!

اول اینکه، این اونفورم بامزه
که تنتونه داستانش چیه؟
لباستون تا حدی من رو یاد
یه قهرمان داستان میندازه.
تو جنگ، خلبان بودین؟

و اینکه اسمتون چیه؟
خیلی اسرارآمیز به نظر
میاین!

معذرت میخوام! من
مارتین کلور هستم.

و بله، خلبان بودم.

عضو نیروی پروازی
داوطلب بودم، و تو ۲۰
عملیات شرکت کردم!



اما دیگه حرف زدن از من
کافیه! باید به چیزی رو
بهتون اعتراف کنم ...

امشب با یه پلیس به درد
نخور درگیر شدم.

چی؟! نکنه از دست
قانون فرار می کردی؟

اینطوری شد که پابندت
شکست!



از طرف یگان من رو
به خونه فرستادن و بعدش
این محافظ رو برای پام
درست کردم.



من دروغ نمیگم! پدر
کارول به من یاد داده که
راستگو باشم!

شاید باور تون نشه، ولی
به چشم خودم دیدم که یه
پلیس، زد توی سر همکارش و
بییهوشش کرد!



شیکاگو شهر قشنگیه ...
باید قبل از اینکه خیلی دیر بشه
یکی جلوی این مجرم ها رو
بگیره

سرکار ویلسون، یعنی ژوزفین،
میشه یه مقدار تحقیق کنی و ببینی
که چرا یه افسر پلیس ممکنه
همکارش رو بزنه؟

شاید قضیه بزرگ تر از
این حرفاس؟



حرفت برام عجیب نیست ...
من هم اخیراً به خیلی چیزا
مشکوک شدم، اما تو اداره مون
کسی به حرفم گوش نمیده.

می ترسم که فساد عمیق بشه.
اما هیچ سند و مدرکی ندارم
که حرفم رو ثابت کنم.



باشه آقای خلبان!

باید ببینم چیزی که میگی
حقیقت داره یا نه. کار آسونی
نیست. ولی من اون قدرها دغدغه
اجرای عدالت رو دارم که همچین
چیزی رو نادیده نگیرم.





شبح ققنوس

پشت صحنه

برای مطالعه مقالات بیشتر، به وبلاگ ما به نشانی farsicatholic.com سر بزنید.

جی.کی. چسترتون، یک جدای، و شبح ققنوس

وقتی شرکت‌های مارول و دی.سی. کومیکز، هزاران شخصیت ابرقهرمانی خلق کرده‌اند، و با وجود دیگر تازه‌ناشران مستقل متعددی که در سال‌های اخیر در این زمینه به نوآوری پرداخته‌اند، ساخت یک ابرقهرمان «تازه» کار سختی است.

به همین دلیل، من در ابتدا برای ورود به عرصه داستان‌پردازی ابرقهرمانی تردیدهایی داشتم. با خودم فکر می‌کردم نمی‌شود یک شخصیت ابرقهرمانی جذاب ساخت که نسخه بدلی از شخصیت‌های دیگر نباشد.

اما یک روز، چیزی به من الهام شد.

یک روز داشتم به شخصیت‌های برجسته ادبیات کاتولیک فکر می‌کردم، به خصوص آنهایی که آثار داستانی نوشته‌اند. جی.کی. چسترتون را به خاطر آوردم که مجموعه داستان‌های پدر براون را خلق کرد، و اینکه این داستان‌ها را با چه تبحری نوشته که هنوز هم محبوب دل‌های بسیاری است. پدر براون، مجموعه‌ای داستانی است که این روزها با تولید اقتباسی بی‌بی‌سی که از شبکهٔ تلفیکس در حال پخش است، دوباره به محبوبیت رسیده است.

برای کسانی که با این مجموعه آشنا نیستند، باید بگویم که مجموعه داستان‌های پدر براون، دربارهٔ یک کارآگاه-کشیش بذل‌گو است که می‌تواند جزئیات دقیق جرایم و جنایات را کشف کند. از خیلی جهات، او یک شرلوک هولمز کاتولیک است که از مهارت‌های شهودی و استدلال‌اش برای پیدا کردن سرنخ‌ها استفاده می‌کند.

جالب اینجاست که آلک گینس بازیگر، که با ایفای نقش شخصیت اوبی-وَن کنوبی به شهرت رسید، حین فیلم‌برداری مجموعهٔ پدر براون، مجنوب ایمان کاتولیک شد.

به نقل از مقاله‌ای که توسط ریتا ریچارت نوشته شده، گینس عمیقاً تحت تأثیر این قصه قرار گرفت که مردم، در خارج از فضای فیلم‌برداری هم او را همان شخصیت کشیش تلقی می‌کردند. این قصه برای او دریچه‌ای به سمت ایمان کاتولیک باز کرد، اما چیزی که واقعاً بر او تأثیر گذاشت این بود که طی فیلم‌برداری این مجموعه، خدا واقعاً به دعاهای او پاسخ می‌داد.

«کمی بعد از شروع فیلم‌برداری این مجموعه، متیو، پسر گینس، در سن

یازده سالگی دچار فلج اطفال شد، و از کمر به پایین معلول شد. آیندهٔ این پسر در معرض تهدید جدی قرار گرفته بود. کم‌کم در پایان هر روز از فیلم‌برداری، گینس در مسیر برگشت به خانه، به کلیسای کاتولیک کوچکی سر می‌زد. او تصمیم گرفت تا با خدا معامله‌ای کند: اگر خدا متیو را شفا می‌داد، گینس با کاتولیک شدن پسرش مخالفتی نمی‌کرد.

پسر او به طرز معجزه‌آسایی درمان شد، و به ایمان کاتولیک گروید.

به علاوه، وقتی من به فکر خلق یک کتاب مصور با الهام از مجموعهٔ پدر براون بودم، متوجه شدم که شخصیتی مثل بتمن هم اساساً یک «کارآگاه» بوده است. به این ترتیب، فهمیدم که می‌توانم به نقطهٔ شروع شخصیت‌های ابرقهرمانی رجوع کنم و شخصیت جدیدی خلق کنم که یادآور «عصر طلایی» داستان‌های مصور باشد.

قدیسانی که «شبح ققنوس» از آنها الهام گرفته است

وقتی که برای خلق چنین شخصیتی به دنبال الهام گرفتن بودم، اولین منبعم، فهرستِ قدیسان کلیسای کاتولیک بود.

این مردان و زنان مقدس، افرادی واقعی بودند که زندگی‌های خارق‌العاده داشتند.

آنها ابرقهرمان‌های حقیقی بودند؛ افرادی که از چالش‌های بسیاری فراتر رفته و توانستند حقیقت، خیر و زیبایی بیشتری به این دنیا ببخشند.

یک قدیس که به طرز خاصی مجنوبم کرد، قدیس موسی قوی‌پنجه بود، که با القاب موسی حبشی و موسی سیاه هم شناخته می‌شود.

کاتولیک‌های کلیسای مقدس روم، ارتدوکس‌های مسیحیت شرقی، و حتی بعضی کلیساهای لوتری و انگلیکن هم او را به رسمیت می‌شناسند.

موسی سیاه، راهبی زاهد که در سال ۳۳۰ میلادی در ایتالیای متولد شد، با لقب «پدر صحرا» هم شناخته می‌شود، اما او از ابتدای عمر در مسیر رهبانیت قرار نگرفت و در واقع بیشتر سال‌های عمرش را در مسیر اشتباهی قدم برداشت.

او سردهستهٔ یک گروه تبهکار بود که به ارتکاب جنایت و سرقت مشهور بودند.